

## بررسی کتاب چگونه تکثرگرایی و رواداری در دنیای اسلام از دست رفت؟

کیم غطاس

تا همین چند دهه پیش، اکثر مردم در کشورهای اسلامی خاورمیانه در سایه‌ی تکثرگرایی و رواداری دینی زندگی می‌کردند، و زنان و اقلیت‌ها از آزادی نسبی برخوردار بودند. چرا این وضعیت دگرگون شد و تعصب و نارواداری شدت گرفت؟ چگونه بسیاری از کشورهای خاورمیانه، به ویژه پاکستان، با وجود پیشینه‌های لیبرالی، نهایتاً تسلیم اسلام‌گرایی ستیزه‌جو شدند؟

**پاک‌کردن سرزمین پاکان: اقلیت‌های دینی در پاکستان**، نوشته‌ی فرحناز اسپهانی، انتشارت هارپرکالینز هند، ۲۰۱۶.

وقتی که اچ. آر. مک‌مستر، مشاور امنیت ملی آمریکا، می‌خواست رئیس‌جمهوری کشور، دونالد ترامپ، را متقاعد کند که وضع افغانستان ناامیدکننده نیست، به ناگهان عکسی سیاه و سفید از سال ۱۹۷۲ را، که زنان را با دامن‌های کوتاه در خیابان‌های کابل نشان می‌دهد، بیرون کشید. احتمالاً قصدش این بود که نشان دهد این کشور زمانی ایدئال‌های غربی را پذیرفته بوده و، با کمک آمریکا، باز هم می‌تواند چنین کند. ترفند مک‌مستر کارگر شد: ترامپ به طور کامل تردید پیشین‌اش در مورد اقدامات جنگی را کنار گذاشت و تصمیم گرفت تعداد نیروهای نظامی را افزایش دهد. ولی این موضوع همچنین نشان‌دهنده‌ی محدودیت‌های فهم آمریکا از کشورهایی است که بازسازی آن‌ها را بنا به تصور خودش دنبال کرده است. این تک‌عکس افرادی از طبقات مرفه شهری در کابل را نشان می‌دهد، افرادی که حتا در آن زمان هم نماینده‌ی جمعیت گسترده‌تر افغان‌ها نبودند؛ همه‌ی مردم، پیش از آن که طالبان برقع را تحمیل کند، با دامن کوتاه این طرف و آن طرف نمی‌رفتند.

ولی، این عکس چیزی را ثبت کرده است که نه فقط در افغانستان (از زمان برآمدن طالبان) بلکه همچنین در بخش عمده‌ی دنیای اسلام در دهه‌های اخیر گم شده است: آزادی انتخاب. همه‌ی زنان افغان در دهه‌ی ۱۹۷۰ دامن کوتاه نمی‌پوشیدند، ولی می‌توانستند بدون ترس از شلاق خوردن یا مواجهه با اسیدپاشی این کار را بکنند. تصاویر دیگری از آن دوره امکانات تحصیلی و حرفه‌ای موجود برای زنان افغان را ثبت کرده‌اند. ولی همیشه این لباس‌ها هستند که بیشترین توجه را جلب می‌کنند.

این روزها تصاویری از عربستان سعودی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ هم در خاورمیانه دست به دست می‌شوند، تصاویری که مردان و زنان را در لباس‌ها، در کنار استخر و در بندرگاه یک استراحتگاه ساحلی معروف، نشان می‌دهند. بیشتر آن‌ها که در تصاویر هستند ظاهراً افراد خارجی‌اند - بعضی‌شان کارمندان شرکت‌های هواپیمایی به

هنگام استراحت در جده‌اند. ولی سرپرستی این سواحل را سعودی‌ها به عهده داشته‌اند، و حتا اگر بعضی‌ها به عنوان عدم تأیید سر تکان بدهند، امکان رفتن به کنار دریا بدون ترس از خشونت وجود داشته است.

سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در ضمن، فراتر از بحث کوتاهی دامن و سواحل دریا، سال‌های بحث روشنفکرانه‌ی شدید درباره‌ی نقش دین در جامعه بود. بحث‌هایی غضب‌آلود میان چپ‌گراها، سکولارها، کاپیتالیست‌ها، مارکسیست‌ها، و اسلام‌گراها در سراسر منطقه، از مصر تا پاکستان جریان داشت. اسلام‌گرایان ستیزه‌جو آن دهه‌های اندیشه و فرهنگ متنوع و پیشروتر را به عنوان صادرات منحط غربی و تأثیرات بازمانده از دوران استعمار محکوم می‌کنند. ولی حتا اگر بخشی از آن وضع - قطعاً - تقلیدی بود، در ضمن، بیشتر آن بومی بود. یکی از مشهورترین فمینیست‌های دنیای عرب در ابتدای قرن بیستم، نظیره زین الدین از لبنان بود که هیچ ارتباطی با جنبش فمینیستی آن زمان در غرب نداشت.

ولی در طول چند دهه‌ی اخیر، فضا برای بحث و آزادی انتخاب به طور فزاینده‌ای کاهش یافته است. در پاکستان، داستان‌هایی قاطع و هشدار دهنده درباره‌ی این که نابردباری چگونه قانونی شده است، وجود دارد. فقط وقتی که گروهی مانند طالبان قدرت را در کشوری قبضه می‌کند نیست که آن کشور گذشته‌ی متنوع‌تر و پر جنب و جوش‌ترش را از دست می‌دهد. هنجارهای پیشرو و تغییر آهسته‌ی باورها هم می‌تواند به همان اندازه ویرانگر باشد.

از سال ۱۹۲۷، زمانی که بریتانیا قوانین مربوط به «توهین به مقدسات» را ارائه کرد، تا سال ۱۹۸۵، دادگاه‌ها در پاکستان دوران مدرن فقط به ۱۰ پرونده در مورد توهین به مقدسات رسیدگی کرده بودند. اما در فاصله‌ی سال ۱۹۸۵ تا سال ۲۰۱۱، دادگاه‌ها به بیش از ۴ هزار پرونده در این باره رسیدگی کرده‌اند. از آن بدتر، توهین به مقدسات، چه واقعی و چه ادعایی، در پاکستان امروز می‌تواند موجب مرگ شود. در ژانویه‌ی ۲۰۱۱، فرماندار پنجاب، سلمان تاثیر، توسط محافظش کشته شد چون می‌خواست که به یک زن جوان مسیحی که به اتهام توهین به مقدسات محکوم شده بود، کمک کند. قاتل سلمان تاثیر به مرگ محکوم شد، ولی به عنوان یک قهرمان توسط ده‌ها هزار نفر که در عزاداری‌اش شرکت کرده بودند، گرامی داشته شد و مسجدی به نام او در اسلام‌آباد بنا شد.

ترور سلمان تاثیر، به همراه ترور اولین وزیر فدرال مسیحی پاکستان، شهباز باتی، به فاصله‌ی دو ماه بعد از آن، فرحناز اسپهانی را (که دوست هردوی آن‌ها بود) شوکه کرد. اسپهانی، یک روزنامه‌نگار سابق، در آن زمان عضو مجلس پاکستان بود و در «کمیته‌ی حقوق بشر» خدمت می‌کرد. اعضای این گروه به طور دائم تلاش می‌کردند تا مسئله‌ی حقوق اقلیت‌ها را برجسته کنند. در مجلس، اسپهانی نسبت به عموم مردم به اطلاعات بیشتری دسترسی داشت، و از گستردگی خشونت روزانه نسبت به اقلیت‌ها (و نسبت به این که هیچ‌یک از همکارانش تمایلی به بحث در این باره نداشتند) شوکه شده بود.

ترور دو دوست اسپهانی، او را واداشت که کتاب **پاک‌کردن سرزمین پاکان** را بنویسد. کتاب، که سال پیش منتشر شد، زوال آهسته‌ی حقوق اقلیت‌ها و تکثرگرایی در پاکستان، و معنای آن برای آینده‌ی دموکراسی را ترسیم می‌کند.

دستاورد او شرح تاریخی تأثیرگذار اما موجزی است از این که چیزها چگونه از هم گسیخته شدند. اسپهانی، به عنوان یک مسلمان شیعه، که خود در اقلیت است، مراقب بوده که با ارائه‌ی یک کار تحقیقی جامع و اصولی، از بحث و اظهار نظر شخصی بپرهیزد. او و شوهرش حسین حقانی، سفیر سابق پاکستان در آمریکا، هردو به خاطر این کار تهدید به مرگ شده‌اند و در تبعیدی خودخواسته در واشنگتن زندگی می‌کنند.

اسپهانی در کتابش پیشینه‌ی این ازهم‌گسیختگی را تا چند سال پس از استقلال پاکستان رصد می‌کند. بنیان‌گذار پاکستان، محمد علی جناح، یک شیعه‌ی سکولار، کشوری را تصور می‌کند که در آن «شما آزاد هستید، آزاد هستید که به معابد خودتان بروید، آزاد هستید که به مسجدهایتان یا هر جای دیگری که برای دعا کردن دارید، بروید.» ولی اسپهانی می‌نویسد که «وعده‌ی امیدوارانه‌ی او درباره‌ی تکثرگرایی مذهبی» تحقق نیافته ماند. روند برقراری اسلام به عنوان انگاره‌ی مرکزی زندگی در پاکستان خیلی زود پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷ آغاز شد، و این نتیجه‌ی احساسات مسلمانان در مورد قربانی شدن (هم توسط هندوها و هم توسط استعمارگران بریتانیایی) در هندوستان بود.

در سال ۱۹۷۳، اسلام به عنوان دین رسمی در پاکستان معرفی شد. در سال ۱۹۷۴، به هنگام زمام‌داری نخست وزیر به ظاهر مترقی، ذوالفقار علی بوتو، مجلس، احمدی‌ها (پیروان فرقه‌ی احمدیه) را غیرمسلمان اعلام کرد. احمدی‌ها یک جنبش اسلامی در اواخر قرن نوزدهم هستند، که آموزه‌های قرآن را دنبال می‌کنند و بنیان‌گذارشان را پیامبر می‌دانند، نکته‌ای که برای مسلمانان متعصبی که حضرت محمد را آخرین پیامبر می‌دانند، به شدت برخوردناپذیر است. بوتو متوجه شد که بازتعریف ملی‌گرایی پاکستانی به دور از ایدئولوژی اسلامی کار سختی است. اسپهانی می‌نویسد که او، از ایجاد «تعادل ظریف میان عمل کردن ایده‌های لیبرالی و تسکین بخشیدن به احساسات اسلامی» ناتوان بود.

تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، گفتارهای تنفرآمیز نسبت به شیعیان هرچه بیشتر رواج یافته بود. روایت غالب این بود که آن‌ها مسلمان نیستند؛ اتهامی خطرناک در میان ملتی با اکثریت سنی، که شیعیان تقریباً ۱۵ درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. دیکتاتور نظامی، محمد ضیاءالحق، با حمله‌ی ستیزه‌جویان سنی به شیعیان موافقت کرد، و راه را برای کارزاری برنامه‌ریزی‌شده به منظور حذف دکترها، مهندس‌ها، و معلم‌های شیعه در کراچی و سایر نقاط کشور هموار کرد. امروزه، شیعیان و مساجدشان هنوز هم هدف‌هایی عادی برای حملات مرگبارند: از سال ۲۰۰۳، حدود ۲۵۵۸ شیعه در خشونت‌های فرقه‌ای کشته شده‌اند.

اسپهانی چهار مرحله را در حذف حقوق اقلیت‌ها در پاکستان و رشد نارواداری تعریف می‌کند. مرحله‌ی اول «مسلمان‌سازی» جامعه است؛ این مرحله با انتقال جمعیت غیرمسلمان به خارج از پاکستان در حوالی دوران استقلال آغاز شد و با مرحله‌ی بعدی، یعنی با برآمدن هویت اسلامی با از دست دادن پاکستان شرقی دنبال شد. بعد از آن، مرحله‌ی «اسلامی‌سازی» قوانین در زمان ضیاءالحق در دهه‌ی ۱۹۸۰ شکل گرفت، که در نهایت به مرحله‌ی آخر، یعنی برآمدن خشونت سازمان‌یافته و ستیزه‌جو رسیده است.

گرچه هیچ تغییر شکل ناگهانی و یک‌شبه‌ای اتفاق نیفتاد، اسپهانی دوره‌ی زمام‌داری ضیاء‌الحق را به عنوان نقطه‌ی بی‌بازگشت تعریف می‌کند. این حاکم نظامی قوانین کشور را اسلامی کرد، دادگاه‌های شریعت و قوانین جدید اسلامی را به عنوان دستور عمل‌های «حدود شرعی» ارائه کرد، که مجازات‌های مشخص مذهبی را برای جرایمی مشخص اعمال می‌کنند. در دوره‌ی او بود که قوانین توهین به مقدسات سخت‌تر شدند، و حبس ابد و اعدام به عنوان مجازات به آن‌ها علاوه شدند. هیچ جنبه‌ای از فرهنگ از گرایش به «اسلامی کردن» نجات نیافت؛ همه‌ی سینماها از کراچی تا پیشاور بسته شدند، هنرمندان به زیرزمین‌ها رانده شدند، و برنامه‌های آموزشی بازطراحی شدند تا یک «تصویر یکپارچه از پاکستان به عنوان کشوری اسلامی» خلق کنند و «به دانش‌آموزان بیاموزند که فقط مسلمانان را به عنوان شهروندان پاکستان ببینند.»

میراث ضیاء‌الحق باقی ماند، و در سیستم و زندگی روزانه‌ی مردم تنیده شد. پاکستانی‌های زیر ۴۰ سال هرگز نوع دیگری از زندگی را تجربه نکرده‌اند، در حالی که نسل‌های قدیمی‌تر درباره‌ی گذشته‌ای متنوع‌تر خیال می‌بافند - حتی اگر بعضی از کمبودهای آن گذشته را لاپوشانی کنند. ولی چنین شد که نارواداری پاکستانی اثر منفی‌اش را بر تنوع گذاشت: از سال ۱۹۴۷ تا امروز، اقلیت‌ها از ۲۵ درصد جمعیت به ۳ درصد کاهش یافته‌اند. اسپهانی می‌گوید: «مسئله تکثرگرایی است که تنها هنگامی اتفاق می‌افتد که جا برای انواع گوناگون آدم‌ها موجود باشد؛ وقتی به پاکی و خلوص دین‌تان باور داشته باشید، نمی‌شود حکومتی تکثرگرا و دموکراتیک داشت.»

تصویری که مک‌مستر به ترامپ نشان داد یادآور خوبی است برای آنچه زمانی بود، ولی راهبردی برای بازگرداندن تکثرگرایی ارائه نمی‌کند، تکثرگرایی‌ای که زمانی بخشی پذیرفته‌شده از زندگی در پاکستان یا کشورهای دیگری چون افغانستان، عراق، و مصر بود. کتاب اسپهانی به ما یادآوری می‌کند که چیزی بسیار عمیق‌تر از دامن‌های کوتاه در این کشورها گم شده است.

سیاست‌های ضدتروریستی واشنگتن، که به محدود شدن گروه‌هایی چون طالبان کمک می‌کند، معمولاً در این که هنجارهای پایه‌ای چون احترام به تنوع و گوناگونی را بازگرداند، شکست می‌خورد. این موضوع در نهایت به تلاش‌های خود افراد محلی بستگی دارد. این تلاش‌ها می‌توانند به تدریج بر نیروی نوستالژی بنا شوند. وقتی مردم در پاکستان، مصر، یا افغانستان آلبوم‌های عکس پدرومادرها یا پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایشان را ورق می‌زنند و تعجب می‌کنند که چه بر سر کشورهایشان آمده است، دامن‌ها و چاک میان پستان‌ها را می‌بینند، ولی آنچه خواهان آن هستند تنوع و آزادی انتخاب است.

برگردان: پوپک راد

کیم غطاس پژوهشگر و خبرنگار همکار بی‌بی‌سی، و از مشاوران بخش سیاست‌گذاری عمومی در «مرکز وودرو ویلسون» است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی اوست:

Kim Ghattas, 'How the Muslim World Lost the Freedom of Choice,' *Foreign Policy*, 20 October 2017.

